

اصفهان در دوره ایلخانی

فریدون الهیاری*

ایران‌شهر و کانون ثقل راه‌های بازرگانی داخلی و خارجی اهمیت اقتصادی ویژه‌ای به این شهر تاریخی بخشیده و آن‌را در مرکز ایران به «چهارراه بزرگ ترانزیت جهانی تبدیل نموده است».^۱

اصفهان نگین درخشان انگشتری ایران‌زمین که زیبایی‌های آن چشم‌نواز هر بیننده‌ای است، از دیرباز به سبب پاره‌ای امتیازات مهم طبیعی و جغرافیایی (ژئوپولیتیک) از مراکز مهم اقتصادی، فرهنگی و مدنی ایران‌شهر بوده است. حاصلخیزی زمین و جریان زاینده‌رود که زندگی بخش مناطق مرکزی نجد ایران است، رونق و آبادانی همیشگی جلگه اصفهان و تراکم جمعیتی را در آن موجب شده است. موقع خاص اصفهان در مرکز طبیعی

* - دکترای تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان
۱- نگاه کنید به ماکسیم سیرو، راه‌های باستانی ناحیه اصفهان و بناهای وابسته به آنها، ترجمه مهدی مشایخی، تهران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۳۵۷، ص ۸.

اصفهان در دوره‌های مختلف تاریخ ایران به سبب موقع ویژه جغرافیایی و طبیعی و جایگاه آن در تاریخ و فرهنگ ملی از مراکز مهم مدنی ایران زمین بود، که در راهبردهای داخلی حکومت‌های ایرانی و فاتحان بیگانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در آستانه تهاجم مغول و پس از آن، قرار گرفتن مرکز ثقل درگیری‌های داخلی سلجوقیان و خوارزمشاهیان و مقاومت در برابر مغولان در این شهر، به نحوی این اهمیت را نشان می‌دهد.

زیاری (۳۲۳-۳۱۹ هـ.) و رؤیای تجدید شاهنشاهی باستانی ایران در اصفهان نکته‌ای قابل تأمل در بررسی موقع ویژه سیاسی، فرهنگی و ملی این شهر است.^۴ پایتختی اصفهان در دوره آل‌بویه و سلاطین مقتدر سلجوقی مهمترین فرصتهای تاریخی را برای اصفهان در سده‌های میانه و پیش از رونق و شکوفایی بهت‌انگیز این شهر در دوران صفویه پدید آورد.

اصفهان در برابر مغول

شکوه و رونق اصفهان به‌عنوان مرکز امپراتوری پهناور سلجوقی دیری نپایید. با قتل خواجه نظام‌الملک توسی (۴۸۵-۴۰۸ هجری) و مرگ ملک‌شاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵ هجری) قلمرو پهناور سلجوقیان گرفتار کشمکش‌های داخلی میان شاهزادگان و امرای نظامی بر سر قدرت فرمانروایی شد و به تبع آن آرامش و رونق اصفهان نیز به‌عنوان پایتخت عصر طلایی سلجوقیان دستخوش تهدید قرار گرفت. ضمن تأثیر مخرب کشمکش‌های درونی شاهزادگان و امرای سلجوقی بر عراق عجم و اصفهان اختلافات دو خاندان روحانی شافعی و حنفی‌مذهب در ایسن شهر

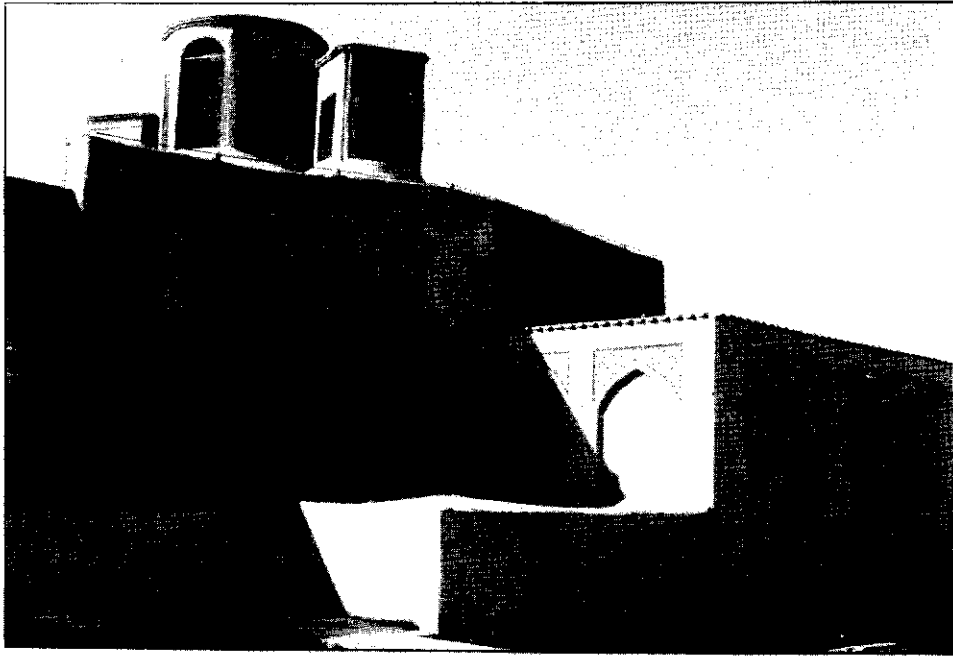
ابن حوقل جغرافیانویس سده چهارم هجری درباره اهمیت موقع اصفهان در میان ایالات و مناطق مختلف ایران می‌نویسد: «اصفهان بارکده فارس و جبال و خراسان و خوزستان است و در آنجا شتران بسیاری برای محمولات است».^۲ بدین روی در پرتو چنین امکاناتی همواره اصفهان یکی از مراکز مهم بروز توانایی‌های فرهنگی، هنری و مدنی ایران بوده و این کانون مهم فرهنگی و مدنی پرتوافشانی گسترده‌ای در قلمرو ملی و جهانی داشته است.

به واسطه چنین موقعیت مهمی اصفهان در تاریخ ایران به‌عنوان یکی از مهمترین مراکز نبض سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران مورد توجه ویژه حکومت‌های ایرانی و فاتحان بیگانه بوده است، به‌طوری که تسلط بر این شهر و بهره‌برداری از امتیازات آن به مفهوم امکانی مهم در ایران‌مداری و جهان‌داری شناخته می‌شد. به همین اعتبار اصفهان در تاریخ پیش از اسلام یکی از شهرهای مهم ایران بود که حکومتها و فاتحان باستانی نیز به اداره و نظارت بر آن به لحاظ اقتصادی و نظامی توجه ویژه‌ای نشان می‌دادند. استقرار برخی قبایل عرب مسلمان پس از فتوح اسلامی در پیرامون اصفهان حاکی از آن بود که «اعراب مسلمان نیز از اهمیت اداره و کنترل اصفهان غافل نبودند».^۳ در دوران اسلامی شهر اصفهان فرصت‌های ویژه‌ای جهت رونق اجتماعی، اقتصادی و مرکزیت سیاسی یافت که حاصل آن آثار ماندگاری در هنر و معماری اسلامی است که شهرت جهانی این شهر تاریخی را موجب شده است. سودای سروری مردآویج

۲- ابن حوقل، سفرنامه، ایران در صورۃ الارض، ترجمه و توضیح جعفر شعار، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۰۶.

۳- ماکسیم سیرو، همان مأخذ، ص ۷.

۴- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۳۹۱.



مقبره کمال‌الدین عبدالرزاق واقع در محله جویاره، خیابان کمال

پدید آمد، ویران گردید. کمال‌الدین اسماعیل شاعر اصفهانی که در این دوره می‌زیست در شکایت از فتنه‌های میان این دو خاندان و دو محله اصفهان چنین می‌سراید:

تا که «دردشت» هست و «جویاره»

نیست از کوشش و کشش چاره

ای خدائوند سیع سیاره

لشکری را فرست خونخواره

تا که دردشت را چو دشت کند

جوی خون راند او ز جویاره

عدد مردمان بیفزاید

هر یکی را کند دو صد پاره^۵

مهمترین عامل زمینه‌ساز درگیریهای خونین و ویرانگر در اصفهان بود که از طریق پیوند با جسرانهای سیاسی و نظامی درگیر، شدت می‌گرفت. آل‌خجند که خاندانی از دانشمندان، فقیهان، متکلمان و واعظان شافعی مذهب منسوب به خجند ماوراءالنهر بودند و از سده پنجم تا هفتم هجری در اصفهان اعتبار داشتند، در محله دردشت اصفهان ساکن بودند و بر بسیاری از مردم آن ریاست می‌کردند.^۵ در مقابل آنها آل‌صاعد که خاندانی از عالمان دینی و محدثان و قضات حنفی بودند، بر محله جویاره اصفهان و حنفیان این شهر نفوذ داشتند.^۶ رؤسای این دو خاندان روحانی در بسیاری از اختلافات و درگیریهای شاهزادگان و امرای سلجوقی و سپس خوارزمشاهیان که مرکز ثقل درگیریهای آنها نخست با دیگر امرای سلجوقی و سپس درگیریهای شاهزادگان و امرای خوارزمی عراق عجم بود، نقش داشتند و از کشمکش‌های نظامی و سیاسی امرای شاهزادگان سلجوقی و خوارزمشاهی در جهت تسویه‌های مذهبی و خاندانی بهره‌برداری می‌کردند. اصفهان بارها در پی آشوبهایی که به سبب اختلافات این دو خاندان

۵- سیدعلی آل‌داود، آل‌خجند (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج اول)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹، چاپ دوم، ص ۶۹۴.

۶- سیدعلی آل‌داود، آل‌صاعد (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج دوم)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۹-۴۵.

۷- حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی، نزهةالقلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶، ص ۵۴.

جالب اینکه درخواست شاعر اصفهانی با هجوم مغولان اجابت گردید و خود او نیز قربانی همین لشکر خونخواره شد.^۸

در نخستین تهاجم مهم مغولان در سال ۶۱۶ هجری شهر اصفهان از ویرانگری مغولان رهایی یافت، ولی با مرگ سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶ هـ.) در جزیره آسکون، به سبب تشدید اختلافات شاهزادگان خوارزمشاهی، اصفهان بارها در معرض درگیریهای آنان قرار گرفت. بدین روی بازماندگان خوارزمشاه و اصفهان در چنین شرایطی با پیشرفتهای نظامی مغولان روبه‌رو شدند. به هنگام پیشرویهای اولیه مغولان به سوی عراق عجم و اصفهان، غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بر اصفهان فرمان می‌راند. او در سال ۶۲۰ هجری با مقاومتی دلیرانه مانع کامیابی مغولان در تصرف اصفهان گردید.^۹ نخستین هجوم جدی سپاهیان مغول به سوی اصفهان در سال ۶۲۵ هجری در تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه روی داد. جلال‌الدین پس از آگاهی از عبور سپاه مغول از جیحون، ایشان را در پی خود به اصفهان کشاند. نسوی درباره علت انتخاب اصفهان برای مقابله با مغولان می‌نویسد: «چه اصفهان بحری بود موج آن رجال مُعزق در حدید و معدنی بود حاصل آن عدت و عدید».^{۱۰} سلطان در اصفهان پس از سوگند و پیمان با خوارزمیان قاضی و رئیس اصفهان را نیز جهت آماده و مسلح ساختن اصفهانیان در قالب پیادگان احضار نمود. قاضی اصفهان در این زمان رکن‌الدین مسعود پسر قاضی صاعد از خاندان صاعدیان بود. جلال‌الدین پس از ساماندهی سپاه به جهت اعتماد و اتکای به نفس و حقیر پنداشتن دشمن پیادگان اصفهانی را از نبرد معاف نمود و با وجود جدالی شجاعانه در برابر مغولان، به سبب بی‌وفایی و پیمان‌شکنی برادرش غیاث‌الدین و هزیمت میسر سپاه خوارزمشاهی ایستادگی و مقاومت وی در قلب سپاه و موفقیت لشکر او بی‌نتیجه ماند. اما سلطان پس از مقاومتی

دلیرانه و وارد نمودن ضرباتی سخت بر دشمن از میان مغولان گریخت و سپاهیان مغول نیز در نزدیکی اصفهان پراکنده شدند و به شهر راه نیافتند.^{۱۱}

اصفهانیان که دل خوشی از خوارزمیان نداشتند، چون هشت روز از سلطان خبری نبود، خواستند به خانه خوارزمیان متعذی شوند.^{۱۲} ظاهراً قاضی رکن‌الدین مسعود از مردم خواست روز عید فطر بمانند تا وضع سلطان مشخص شود. قاضی و برخی ارکان دولت تصمیم گرفتند که اگر تا روز عید خبری از سلطان نرسد، اتابک یغان طایسی را که به سبب بیماری در نبرد حاضر نبود بر تخت بنشانند، اما چون در این روز مردم برای نماز به مصلی رفتند، ناگاه خبر یافتند که سلطان بازگشته است و به جشن و سرور پرداختند.^{۱۳}

اصفهان تقریباً تا سال ۶۳۳ هجری از ورود مغولان در امان بود. در پی تشدید اختلافات شافعیان و حنفی‌ها در اصفهان، شافعیان برای رهایی از دست حنفی‌ها به مغولان متوسل شدند. سرانجام اوگتای قآن (۶۳۹-۶۲۶ هجری) سپاهی بزرگ به فرماندهی جرماغون امیر مغولی به سوی اصفهان اعزام نمود. هنگام محاصره اصفهان به سبب اختلافات داخلی، شافعیان دروازه شهر را به روی دشمن گشودند، اما مغولان در کشتار مردم شهر به آنها نیز رحم نکردند و تقریباً اصفهان کشتار وسیع و ویرانی بزرگی را متحمل شد.^{۱۴}

۸- عباس اقبال، تاریخ مغول، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۵۳۱.

۹- شیرین بیانی، دین و دولت در عهد مغول، (جلد اول، از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۴.

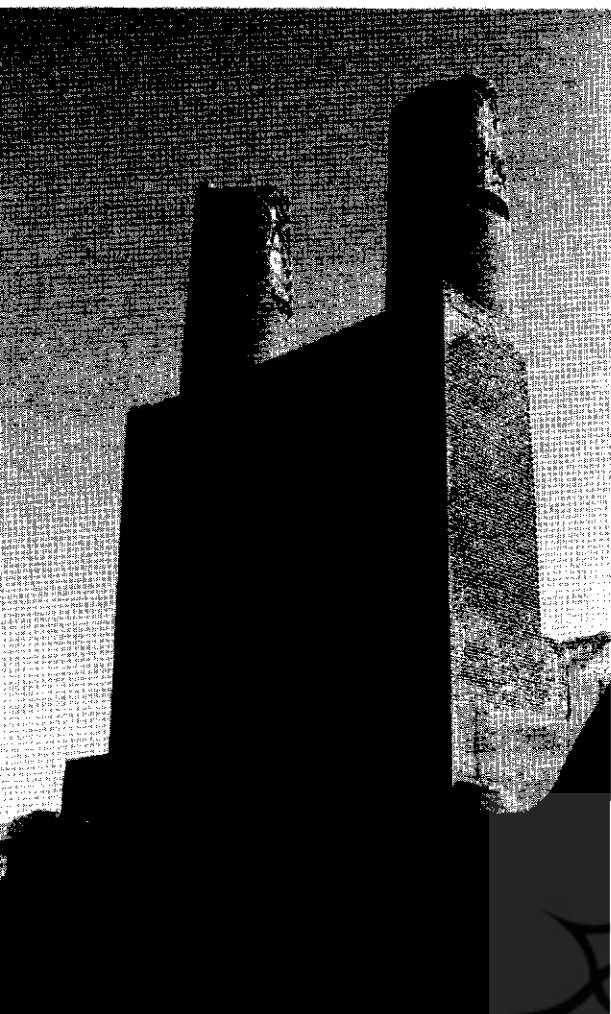
۱۰- شهاب‌الدین محمد خرنزدی زیدری نسوی، سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۱۶۷.

۱۱- نسوی، همان مرجع، ص ۱۶۷ تا ۱۷۱.

۱۲- همان مرجع، ص ۱۷۱.

۱۳- همان مرجع، ص ۱۷۲-۱۷۱.

۱۴- آل داود، آل خجند، همان مقاله، ص ۶۹۷.



عراق عجم و موقع اصفهان در دوره ایلخانی

با وجود تکاپوهای متعدد دربار مرکزی مغول در مغولستان برای استیلای کامل بر ایران و بین‌النهرین و نابودی کانونهای مقاومت اسماعیلیه و خلافت عباسی و شورشهای محلی در نواحی غربی ایران، سرانجام این مهم پس از تصمیم قوریلتای (شورای شاهزادگان و امرای بزرگ مغول) در زمان قاتانی منگوقاآن (۶۴۸-۶۵۷ هجری) به انجام رسید و هلاکوخان برادر منگو به فرماندهی سپاهی عظیم در سال ۶۵۱ هجری مأمور این اهداف شد. هلاکو پس از سرکوبی اسماعیلیه (۶۵۴ هجری) و انقراض خلافت بغداد (۶۵۶ هجری) تقریباً بر تمامی نواحی ایران - به استثنای پاره‌ای مناطق شمال رشته کوه البرز - و بین‌النهرین مستولی شد و حکومت ایلخانی را بر بخش مهمی از قلمرو حکومت‌های باستانی ایران بنیاد نهاد.

یکی از ایالات مهم قلمرو ایلخانی که تثبیت حاکمیت مغولان بر آن پس از لشکرکشی هلاکو به ایران محقق شد، ایالت عراق عجم بود. عراق عجم نام سرزمینی پهناور از غرب بین‌النهرین تا شرق کویر بزرگ ایران بود که جغرافیایان و یسان عرب آن را جبال می‌خواندند و در واقع همان ایالت ماد باستانی است.^{۱۵} در تقسیمات دوران ایلخانی، ایالت عراق عجم بخش مهمی از نیمه شرقی جبال را شامل می‌شد و کردستان که در نیمه غربی جبال واقع بود به صورت ایالتی مستقل اداره می‌شد. به جبران جدایی کردستان ناحیه یزد که پیشتر به فارس تعلق داشت، ضمیمه عراق عجم شد.^{۱۶} شهر اصفهان تقریباً همواره یکی از مهمترین شهرهای این ایالت شمرده می‌شد و از دوره ساسانی عموماً مرکز سیاسی و اداری ایالت بود.^{۱۷} حمدالله مستوفی که در کتاب *نزهة القلوب* اطلاعات ارزنده‌ای درباره جغرافیا و تاریخ قلمرو ایلخانی به دست می‌دهد، در توصیف عراق عجم به ذکر اصفهان، همدان، قم و ری به عنوان اهم شهرهای این ایالت می‌پردازد^{۱۸} و در این باره با نقل ابیاتی

سردر مسجد جامع اشترجان از دوره ایلخانی

این‌گونه اصفهان را به عنوان مقدم شهرهای مهم این ایالت می‌خواند:

اصفهان کاهل جهان جمله مقزّند بدان

در اقالیم چنان شهر معظم نبود^{۱۹}

به روایت همین نویسنده، عراق عجم بر پایه

۱۵- گسی لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۰.

۱۶- رشید وو. پی. نن، *سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق (میان سالهای ۱۲۵۸ و ۱۳۳۵ م)*، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۱.

۱۷- ن. پیسیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه بنایت‌الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، چاپ دوم، ص ۲۴۱.

۱۸- مستوفی، همان مرجع، ص ۵۱.

۱۹- همان مرجع، همان صفحه.

تزئینات گجبری دوره ایلخانی در مسجد جامع اشترجان

فرمان می‌راند. با وجود این در پاره‌ای تومانات این ایالت مانند لُر بزرگ، لُر کوچک، یزد و قزوین حکام و ملوک محلی فرمان می‌راندند. درباره چگونگی ارتباط آنها با حاکم اصفهان آگاهی روشنی در دست نیست. در ایالاتی که به‌طور مستقیم زیر نظر ایلخانان بودند، حاکم یا والی از سوی حکومت مرکزی در ایالات فرمان می‌راند و امور نظامی و کشوری را برعهده داشت. غیر از حکام ایالات در شهرها نیز یک فرمانده لشکری با عنوان شهنه حضور داشت. تا سال ۶۹۴ هجری یعنی سال جلوس غازان خان بر تخت ایلخانی اغلب حکام نماینده یا قائم‌مقامی از سوی خود به‌عنوان نایب برای اداره ایالات می‌گماشتند.^{۲۳}

تقسیمات مغولی شامل نه تومان بود. تومان به مغولی به معنی ده‌هزار است که در لشکر ده هزار سپاهی و در امور مالیاتی ده هزار دینار معنی می‌دهد، اما در تقسیمات جغرافیایی مفهوم آن به روشنی مشخص نیست، ولی شاید هم نوعی تقسیم بر پایه آمار و مالیات باشد.^{۲۰} اصفهان در این تقسیم دو تومان عراق عجم را در بر داشت و شامل سه شهر اصفهان، فارقان (مرکز رویدشت) و فیروزان^{۲۱} بود. مستوفی که جغرافیای خود را در اواخر دوره ایلخانی تدوین می‌کند، درباره فیروزان می‌نویسد: «شهری است به دو قسم کنار زنده‌رود بالای اصفهان ... اکنون داخل اصفهان است».^{۲۱} بر پایه اطلاعات همین کتاب تومانی اصفهان شامل هشت ناحیه و چهارصد پاره دیه بود که پس از توصیف دیه‌های مهم نواحی اصفهان درباره اهمیت و آبادانی آنها می‌نویسد: «و این دیه‌ها را که معظم قری می‌خوانیم از آنهاست که در دیگر ولایات شهر خوانند، زیرا که در هر یک از آن دیه‌ها کمابیش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات و حمامات دارد».^{۲۲} همان‌گونه که گفته شد در دوره ایلخانی نیز اصفهان به‌عنوان مهمترین شهر عراق عجم تقریباً مرکز این ایالت بود و حاکم اصفهان بر عراق عجم

۲۰- عباس زریاب خویی، «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان (۲)»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره اول، پاییز و زمستان، ۱۳۶۶، ص ۲۶.
* - فیروزان که امروزه آن را به نام «شهر و فیروزان» می‌شناسیم در قرن هشتم هجری مرکز النجان یا لنجان سفلی بوده است.
۲۱- مستوفی، همان مرجع، ص ۵۶.
۲۲- همان مرجع، ص ۵۵ و ۵۶.
۲۳- نگاه کنید به برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۱ تا ۳۳۵.

حکومت اصفهان در دوره ایلخانی

نخستین کسی که منابع تاریخی دوران ایلخانی از اعطای حکومت اصفهان به او یاد می‌کنند، ناصرالدین علی ملک است که در دوران ارغون‌آقا آخرین امیر مغولی که از سوی دربار مرکزی مغول و پیش از تشکیل حکومت ایلخانی بر مناطق مفتوحه مغول در ایران فرمان می‌راند، تومان‌های اصفهان، قم و کاشان در عراق عجم و نیشابور از خراسان به فرمان منگوقاآن به او اعطا شد.^{۲۴} دربارهٔ دوران حکومت او در اصفهان و دیگر تومان‌های مهم عراق عجم آگاهی روشنی در دست نیست.

بهاءالدین جوینی و حکومت اصفهان: پس از علی‌ملک، منابع از انتصاب بهاءالدین محمد جوینی، پسر خواجه شمس‌الدین محمد، وزیر مقتدر دوران نخست حکومت ایلخانی خبر می‌دهند. بدین روی شاید علی‌ملک در دوران حکومت هلاکوخان نیز بر اصفهان و مناطق دیگر فرمان می‌راند. در حالی که *وصاف‌الحضرة شیرازی* و نویسندهٔ *نسائم‌الاسحار*، بهاءالدین جوینی را حاکم اصفهان و دیگر تومانات عراق عجم می‌خوانند،^{۲۵} اما رشیدالدین در این باره می‌نویسد: «... و اصفهان و معظم ولایات عراق عجم به خواجه بهاءالدین محمد... و قزوین و بعضی عراق به ملک افتخاردین قزوینی ...» داده شد.^{۲۶} بنابراین از حضور یکی از ملوک محلی در بخشی از عراق عجم خبر داده می‌شود که نسبت و ارتباط او با بهاءالدین، که در اصفهان حکمرانی می‌کند، روشن نیست.

به هر روی دوران حکومت بهاءالدین جوینی در اصفهان و عراق عجم یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ اصفهان در دوران ایلخانی است. او منسوب به یکی از خاندانهای بزرگ و با سابقهٔ ایرانی بود که در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، یعنی پشت سر نهادن تهاجمات سنگین و ویرانگر مغول، نقش تاریخی مهمی را در ساماندهی ایران‌زمین زیر فرمان ایلخانان مغول برعهده گرفته بود. پدر او خواجه شمس‌الدین محمد جوینی که رهبری جریان مهم ایرانی در حکومت ایلخانی و ادارهٔ امور کشوری را در کف داشت به تحکیم پایه‌های قدرت

و نفوذ خود و خاندانش در ایران پرداخت. اعطای حکومت مهم‌ترین ایالات قلمرو ایلخانی یعنی بغداد و بین‌النهرین به برادرش علاءالدین عظاملک عراق عجم به پسرش بهاءالدین به همین مفهوم بود. بنابراین می‌توان حکومت یکی از اعضای خاندان جوینی بر اصفهان را، با توجه به اهمیت این شهر، برای استحکام نفوذ و قدرت این خاندان مهم پنداشت.

آنچه که در منابع موجود دربارهٔ دوران حکومت بهاءالدین جوینی در اصفهان برجسته می‌نماید، سیاست دور از اعتدال او در رفتار با مردم این شهر است. به همین سبب او در نوشته‌های این دوره با القاب و عناوینی درخور چنان شیوه‌ای توصیف شده است. ناصرالدین منشی کرمانی وی را «غضنفر بیشهٔ مملکت‌داری» و «پلنگ کوهسار استکبار و قهاری» می‌خواند.^{۲۷} بر پایهٔ گزارشهای موجود مردم اصفهان و ارکان دولت و نواب دیوان او همیشه بر جان خود بیمناک بودند.^{۲۸} خواندمیر رفتار او را «ناسخ حکایات زیادبن ابیه» می‌خواند.^{۲۹} منابع این دوره حکایات و داستانهای گوناگونی

۲۴- نگاه کنید به علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، جلد دوم، چاپ چهارم، ارغوان، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۵۵ و رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ*، به تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن، مصطفی موسوی، جلد دوم، البرز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۸۴۳.

۲۵- عبدالمحمد آیتی، *تحریر تاریخ وصاف*، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۴ و ناصرالدین منشی کرمانی، *نسائم‌الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء*، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۰۳.

۲۶- رشیدالدین، همان مرجع، همان جلد، ص ۱۰۶۱.

۲۷- ناصرالدین منشی کرمانی، همان مرجع، ص ۱۰۳.

۲۸- فضل‌الله بن عبدالله شیرازی و صاف‌الحضرة، *تاریخ وصاف‌الحضرة در احوال سلاطین مغول*، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران، کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۳۸، ص ۶۱.

۲۹- غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی ملقب به خواندمیر، *تاریخ حبیب‌السیر*، ج ۳، کتابخانهٔ خیام، تهران، ۱۳۳۳، ص ۲۷۰.

درباره مجازات متخلفین به دستور او آورده‌اند. به گزارش خواندمیر صاحب دیوان جوینی با شنیدن چنین اخباری درباره شیوه رفتار پسرش با مردم اصفهان در مکتوبات و پیامهای مختلف او را از گذشتن از حد اعتدال منع می‌کرد، اما بهاءالدین تغییری در رفتار خود نداد.^{۳۰} نباید از نظر دور داشت که با توجه به اختلافات شدید مذهبی و محلی در اصفهان، تأمین امنیت آن بدون سختگیری ممکن نبود. خواندمیر در این باره می‌نویسد: «و خواجه بهاءالدین محمد که قوت غضبی و صت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون به فرمان اباقان‌خان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت، بنابر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بر بست.»^{۳۱} در پی سیاست خشن و دور از اعتدال بهاءالدین محمد جوینی امنیت قابل ستایشی بر اصفهان حکمفرما شد. گردنکشان اصفهان از مهابت او بر خود می‌ترسیدند. تجار و زارعان اصفهان شبها دکانهای خود را باز و اسباب زراعت را در کشتزارها می‌گذاشتند و کسی جرأت دست‌درازی به اجناس و اسباب ایشان را نداشت.^{۳۲} و صاف‌الحضرة در توجیه شیوه رفتار بهاءالدین در اصفهان پس از شرح سخت‌کشی‌های او، از دشمنی و کشتار میان مردم این شهر پس از مرگ بهاءالدین خبر می‌دهد. این نویسنده که تعداد کشتگان زمان حکومت بهاءالدین در اصفهان را چند هزار نفر می‌خواند، شمار کسانی را که پس از مرگ او در پی دشمنیهای مردم این شهر به قتل رسیدند، هفتاد نفر بیشتر گزارش می‌کند.^{۳۳} بهاءالدین جوینی با وجود سیاست سختگیرانه و دور از اعتدال، در سخاوت و علم‌پروری اهتمام ویژه‌ای داشت. او از فضلالی عصر خود به‌شمار می‌آمد و به فارسی و عربی شعر می‌سرود،^{۳۴} و احترام ویژه‌ای برای علما و فضلا قایل بود. به روایت و صاف‌الحضرة او برادرش خواجه هارون را به سبب عدم احترام در ذکر نام صفی‌الدین عبدالؤمن، هنرمند صوفی که در خوشنویسی و

موسیقی تبحر داشت، مورد سرزنش قرار داد.^{۳۵} بنابراین می‌توان گفت در دوران حکومت او در اصفهان، پس از دوران از هم گسیختگی و ناامنی، زمینه مناسبی برای رشد و بازسازی کانونهای علمی و فرهنگی در اصفهان پدید آمد. همچنین تشکیلات دیوانی و اداری اصفهان و عراق عجم در پرتو تخصص و تجربه او دوباره سامان یافت.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد حکومت بهاءالدین بر اصفهان و عراق عجم یکی از پایه‌های تحکیم نفوذ خاندان جوینی بود. به قول و صاف‌الحضرة، صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی علاقه و امیدواری بسیاری به او داشت و او را نایب شایسته خود می‌شمرد.^{۳۶} بهاءالدین در ۳۰ سالگی درگذشت و با مرگ او ضعف و سستی در خاندان جوینی آشکار شد.^{۳۷} اگر چه خاندان جوینی در پایان سلطنت اباقا (۶۸۰-۶۶۳ هجری) یک دوره فترت را پشت سر نهادند، اما دوباره ستاره اقبال این خاندان در دوران سلطنت احمد تگودار مسلمان بالا گرفت، ولی چندی نپایید که با قتل احمد، صاحب دیوان نیز برای نجات جان راه‌گریز در پیش گرفت و به اصفهان وارد شد. ظاهراً در اصفهان اهالی این شهر که از تغییرات پدید آمده آگاه شدند، خواستند با اتابک یزد که به سبب همدلی با ارغون رقیب احمد، در شهر محبوس بود، متعددی شمس‌الدین شوند، اما اتابک تعلل نمود و خواجه نیز چون اصفهان را امن نیافت شهر را ترک نمود.^{۳۸}

۳۰- خواندمیر، همان مرجع، همان جلد، ص ۱۱۰.

۳۱- همان مرجع، همان جلد، ص ۱۰۹.

۳۲- نگاه کنید به و صاف‌الحضرة، همان مرجع، ص ۶۱ و ۶۲ و

خواندمیر، همان مرجع، همان جلد، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۳۳- و صاف‌الحضرة، همان مرجع، ص ۶۳.

۳۴- شیرین بیانی، دین و دولت در عهد مغول، (جلد دوم، حکومت ایلخانی: نبرد میان دو فرهنگ)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱، ص ۳۸۵.

۳۵- و صاف‌الحضرة، همان مرجع، ص ۶۵.

۳۶- همان مرجع، ص ۶۶. ۳۷- همان مرجع، ص ۹۱.

۳۸- رشیدالدین، همان مرجع، همان جلد، ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷.

اوضاع اصفهان پس از بهاء‌الدین جوینی

پس از مرگ بهاء‌الدین و در دوران فترت حکومت ایلخانی که از مرگ اباقا تا جلوس سلطان محمود غازان، یعنی در فاصله میان سالهای ۶۸۰ تا ۶۹۴ هجری پدید آمد، اوضاع اصفهان و عراق عجم نیز تابعی از اوضاع پر آشوب و بی ثبات ممالک و حکومت ایلخانی بود. پس از مرگ ارغون (۶۹۰-۶۸۳ هجری) سپاهیان اتابک افراسیاب لر (۶۹۵-۶۸۸ هجری) به امید تجدید سلطنت ایرانی وارد اصفهان شدند. در دهه پایانی سده هفتم هجری گرایش عمومی جامعه ایرانی به روی کار آمدن سلطان مسلمانی در چارچوب پیشگویی منجمین بود که رهایی اسلام از فتور پدید آمده را در پی ظهور او نوید می‌دادند.^{۳۹} اتابک افراسیاب که در زمان ارغون و با حمایت امیر بوقا (وزیر و امیر مقتدر مغولی که در روی کار آوردن ارغون و دوران نخست ایلخانی او نقش ویژه‌ای داشت) به جانشینی پدرش امارت لرستان یافته بود و همواره در خاطر داشت که به قول معین‌الدوله نطنزی «... مملکت ایران را از دست مغول بلکی مستخلص گرداند...»^{۴۰} پس از مرگ ارغون مدعی شد که او همان پادشاهی است که وعده ظهورش را داده‌اند.^{۴۱} از این رو بر این پندار که کار مغولان به پایان رسیده است و هنگام نابودی ایشان و تجدید سلطنت ایرانی است، به سوی اصفهان لشکر فرستاد. سپاهیان افراسیاب در اصفهان شهنه مغولی را کشتند و به کشتار سپاهیان مغول پرداختند. گروهی از اصفهانی‌ها نیز که منتظر فرصت بودند با آنها همکاری کردند. عده‌ای از رنود اصفهان که وارد سپاه اتابک لر شدند آنان را به کشتن مخالفان و دشمنان خود برانگیختند، به طوری که گروه زیادی در اصفهان کشته شدند.^{۴۲} این امر به خوبی اختلاف درونی اصفهان و همانند گذشته تمسک به عوامل بیرونی جهت تسویه‌های فرقه‌ای و محله‌ای را نشان می‌دهد. فرمانده سپاهیان لر در اصفهان در خانه قدیم بهاء‌الدین

جوینی بر تخت نشست و در اصفهان سکه و خطبه به نام افراسیاب کردند و ندا سر دادند که افراسیاب پادشاه است.^{۴۳} ضرب سکه و ادعای پادشاهی افراسیاب اتابک لر در اصفهان و جلوس فرمانده نظامی سپاه او در خانه بهاء‌الدین جوینی نکته‌ای قابل تأمل در نقش و جایگاه فرهنگی و تاریخی شهر اصفهان و این خاندان ایرانی است. پس از اصفهان سپاهیان لر عزم دیگر مناطق و ممالک ایلخانی نمودند، اما گسیختن ایلخان (۶۹۴-۶۹۰ هجری) جانشین ارغون سپاهی برای دفع آنها فرستاد. سپاهیان مغول بر لشکر اتابک پیروز شدند. مغولان در استیلا دوباره بر اصفهان به انتقام‌جویی از اهالی شهر پرداختند و به کشتار وسیع و غارت اموال مردم دست یازیدند.^{۴۴} و صاف‌الحضرة به نقل از مردان درست‌قول روایت می‌کند که بیش از سیزده هزار پسر و دختر را به غلامی گرفتند و با اینکه مردم فارس و اصفهان بردگان مسلمان را می‌خریدند و آزاد می‌کردند، اما هنوز پنج هزار برده مسلمان در دست آنها باقی مانده است.^{۴۵} بنابراین اصفهان در ناملایمات این دوره نیز تجربه تلخی را پشت سر نهاد و متحمل کشتار و غارت و ویرانی گسترده‌ای گردید. خاندان رشیدی و سامان مالیاتی: پس از جلوس

۳۹- نگاه کنید به فخرالدین ابوسلیمان داودبن تاج‌الدین ابوالفضل محمدبن داود فخر بناکتی، تاریخ بناکتی، روضه اولی‌الالباب فی التواریخ الاکابر و الانساب، به کوشش جعفر شعار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۵۴.

۴۰- معین‌الدین نطنزی، منتخب‌التواریخ، به تصحیح ژان اوبن، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶، ص ۴۹.

۴۱- و صاف‌الحضرة، همان مرجع، ص ۲۵۱.

۴۲- نگاه کنید به حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۵۴۶ و ۵۴۷.

۴۳- نگاه کنید به آیتی، همان مأخذ، ص ۱۵۰.

۴۴- همان مأخذ، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و مستوفی، همان مرجع، ص ۴۵۷.

۴۵- آیتی، همان مأخذ، ص ۱۵۲.

غازان خان بر تخت سلطنت ایلخانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر خردمند و دیوانسالار برجسته ایرانی نیز همچون خاندان جوینی به اداره ایالات قلمرو ایلخانی و اهمیت پاره‌ای از ایالات در جهت تحکیم پایه‌های قدرت و نفوذ خود توجه ویژه‌ای داشت. تا زمان سلطنت اولجایتو (۷۱۶-۷۰۳ هجری) پسر رشیدالدین، جلال‌الدین حاکم اصفهان و عراق عجم بود. اولجایتو خان چون بر تخت سلطنت نشست به سبب توجه و عنایت ویژه به رشیدالدین و پسران او، بر پایه روایتی در یکی از مکاتبات رشیدالدین، اراده قبلی خود را مبنی بر اعطای حکومت ایالات به فرزندان او ابراز نمود و جلال‌الدین را که حاکم اصفهان بود به سبب اهمیت ایالت روم (آسیای صغیر) بدان سو گسیل نمود،^{۴۶} ظاهراً پس از او حکومت اصفهان و عراق عجم به یکی دیگر از فرزندان رشیدالدین یعنی خواجه عبداللطیف واگذار شد. مکتوب بیستم مکاتبات رشیدی خطاب به اوست که فرزند را درباره نحوه حکمرانی و رفتار با رعیت و شیوه‌های جهاننداری اندرز می‌دهد و صفات حاکم جهاندار و با صلاحیت را برای او می‌شمرد.^{۴۷}

نابسامانی نظام مالی دوره ایلخانی و اجحافاتی که رعایا متحمل می‌شدند، یکی از مشکلات اساسی جامعه شهری و روستایی ایران بود که موجب ویرانی بلاد می‌گردید. تخریب زیرساخت اقتصاد کشاورزی و شهری و تحمیلات ناروا، توان رعیت را در مناطق مختلف به شدت کاسته بود. نویسنده *نزهة القلوب* در گزارشی درباره حقوق دیوانی عراق عجم میزان آنرا در سال ۳۵ خانی - گاهشماری شمسی که به دستور غازان پدید آمد و مبدأ آن احتمالاً ۷۰۱ هجری است - سی و پنج تومان بیان می‌کند و در مقایسه‌ای با حقوق دیوانی این ایالت در دوره سلجوقی که حدود ۲۵۳ تومان و کسری بود، علت آنرا خرابی بلاد در این دوره می‌داند.^{۴۸} بنابراین رشیدالدین فضل‌الله همدانی نظریه پرداز اصلی اصلاحات دوران ایلخانی غازان خان بوده و خاندان او، توجه ویژه‌ای به

ساماندهی امور دیوانی و مالی داشتند. بر پایه یکی از مکاتبات رشیدی، مولانا صدرالدین محمد ترکه در نامه‌ای به رشیدالدین از فقر و فاقه اصفهان به او گله می‌کند و رشیدالدین در پاسخ می‌نویسد: «... مبنی بر ملتمس آن جناب که واسطه فلابه ریاست و در صدف جلالت است مبذول داشتن واجب بود. در این وقت خواجه علی فیروزی که سالهاست که به خدمت این کمینه قیام نموده و مردی جلدکار دان و کافی و عادل است، بدان جانب فرستادیم تا به حضور آن جناب مجدداً قانون‌المده اصفهان بسته دفاتر قدیم که در زمان اتراک جابر و بیتکچیان ظالم پیدا شده بشوید و...»^{۴۹} و سپس میزان مالیات مزارع، مواشی، چهارپایان، باغات و پیشه‌وران و تجار و تعهدات نظامی اصفهان را با تعدیل معین می‌نماید و برخی از انواع مالیات و اجحافات بر رعایا را به‌عنوان قلان،^{۵۰} قیچور^{۵۱} و تکلیفات و توزیعات که متضمن ظلم بر رعیت بود حذف نمود.^{۵۲}

اختلافات مذهبی و تشیع در اصفهان

همان‌گونه که پیشتر گفته شد مردم اصفهان در دوره ایلخانی بیشتر سنی شافعی و حنفی مذهب بودند. به قول حمدالله مستوفی شافعیان در سده هفتم و هشتم هجری اکثریت داشتند و همواره میان پیروان این دو مذهب نزاع و محاربه بود و «رسم دو هوایی هرگز از آنجا برنیفتد و همه خوشبهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوایی با ناخوشی آن فتنه مقابله نتوان کرد».^{۵۳} و به قول همین نویسنده بدان سبب گفته‌اند:

۴۶- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مکاتبات رشیدی، گردآوری محمد ابرقوهی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیعی، به اضافه حواشی و فهرس، لاهور، نشریات پنجاب، ۱۹۴۵ میلادی، ص ۱۶.

۴۷- همان مرجع، ص ۷۶ تا ۷۷.

۴۸- مستوفی، *نزهة القلوب*، همان، ص ۵۲.

۴۹- رشیدالدین، همان مرجع، ص ۳۳.

۵۰- نوعی مالیات غیرمنظم و دلخواهی و نوعی بیگاری.

۵۱- مالیات مواشی و گاه نیز به صورت باج هم دریافت می‌شد.

۵۲- رشیدالدین، همان مرجع، ص ۳۴.

۵۳- مستوفی، همان مرجع، ص ۵۳ و ۵۴.

نابسامانی نظام مالی دوره ایلخانی و اجحافاتی که رعایا متحمل می‌شدند، یکی از مشکلات اساسی جامعه شهری و روستایی ایران بود که موجب ویرانی بلاد می‌گردید. تخریب زیرساخت اقتصاد کشاورزی و شهری و تحمیلات ناروا، توان رعیت را در مناطق مختلف به شدت کاسته بود.

اصفهان جنتی است پُر نعمت

جز جوانی درو نمی‌باید

همه چیزش نکوست الا آنک

اصفهانی درو نمی‌باید^{۵۴}

بزرگ و زیباست ولی اکنون قسمت زیادی از آن در نتیجه اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان آن شهر به وقوع می‌پیوندد به ویرانی افتاد.^{۵۸}

بر پایه آنچه گفته شد، اصفهان در دوره‌های مختلف تاریخ ایران به سبب موقع ویژه جغرافیایی و طبیعی و جایگاه آن در تاریخ و فرهنگ ملی از مراکز مهم مدنی ایران زمین بوده، که در راهبردهای داخلی حکومت‌های ایرانی و فاتحان بیگانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. در آستانه تهاجم مغول و پس از آن، قرار گرفتن مرکز ثقلی درگیری‌های داخلی سلجوقیان و خوارزمشاهیان و مقاومت در برابر مغولان در این شهر، به نحوی این اهمیت را نشان می‌دهد. همچنین توجه ویژه دو خاندان مهم از دیوانسالاران ایرانی که در برخاستن دوباره ایران در پی تهاجم مغول نقش ویژه‌ای داشتند به اصفهان و ساماندهی امور آن و وسوسه ایران‌مداری اتابک افراسیاب گُر در اصفهان نیز شایسته تأمل هستند. با وجود اختلافات شدید مذهبی که گاه به تمسک بر بیگانه برای تسویه داخلی منجر می‌شد، بهره‌برداری از فرصت در تنبیه بیگانگان ظالم همچون اندیشه تعدی به خوارزمشاهیان در غیبت جلال‌الدین خوارزمشاه و کشتار و غارت مغولان پس از ورود سپاهیان گُر، نیز از نکات مهم تاریخی در مناسبات جوامع شهری ایران با کانونهای قدرت است.

در دوران سلطنت غازان خان و اولجایتو فرصت مناسبی برای رشد و ترویج آیین تشیع در قلمرو ایران پدید آمد. اصفهان نیز از این قاعده مستثنی نبود. بر پایه فرمان غازان مبنی بر احداث دارالسیاده‌ها برای سادات و روحانیون شیعه در ایران، در اصفهان نیز ساختن دارالسیاده‌ها آغاز شد.^{۵۵} در کتیبه‌های محراب شبستان غربی مسجد جمعه اصفهان که به فرمان اولجایتو و وزیر شیعی مذهب او سعدالدین محمد ساوجی ساخته شده و گچبری محراب آن از زیباترین گچبری‌های مساجد ایران است و تاریخ ساخت آن ۷۱۰ هجری بیان شده است، نام دوازده امام (ع) ذکر شده است.^{۵۶} بنابراین زمینه‌های رشد و ترویج تشیع در این دوره در اصفهان نیز به تدریج فراهم می‌شد. اما واکنش سنیان در پاره‌ای شهرها که پایگاه سنت قوی بود، مانند اصفهان در برابر تشیع بسیار شدید بود، به طوری که هنگام گرایش اولجایتو به تشیع و تصمیم او در تغییر خطبه در شهرهای مختلف ایران، این اقدام در اصفهان مانند بغداد و شیراز و برخی شهرهای دیگر با واکنش سختی روبه‌رو شد.^{۵۷} اما به هر روی رشد و گسترش تشیع در شهرهای ایران از سده هفتم هجری به بعد صعودی بود، و در اصفهان نیز براساس گزارشی از ابن بطوطه سیاح مسلمان آفریقایی، سده هشتم هجری به گونه‌ای بود که نقش آنها در اختلافات و کشمکش‌های مذهبی شهر پرتعارض اصفهان بروز یافته بود. این سیاح مسلمان در این باره می‌نویسد: «اصفهان که از شهرهای عراق عجم است شهری

۵۴- همان مرجع، ص ۵۴.

۵۵- بیانی، همان مأخذ، جلد دوم، ص ۵۹۹.

۵۶- لطف‌الله هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، کتابفروشی ثقفی، ۱۳۴۴، ص ۱۱۶ تا ۱۲۰.

۵۷- بیانی، همان مأخذ، جلد دوم، ص ۶۰۸ و ۶۰۹.

۵۸- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۱۱.

- رشیدالدین فضل‌الله همدانی. مکاتبات رشیدی، گردآوری محمد ابرقوهی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع، به اضافه حواشی و فهارس، لاهور، نشریات پنجاب، ۱۹۴۵ م.
- زریاب خوئی، عباس. «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان (۲)»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره اول، پاییز و زمستان، ۱۳۶۶.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- سیرو، ماکسیم. راههای باستانی ناحیه اصفهان و بناهای وابسته به آنها، ترجمه مهدی مشایخی، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- لسترنج، گی. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد بن نصر. نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران، ۱۳۳۶.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری. سیرت جلال‌الدین مینکبونی، تصحیح مجتبی مینوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- نطنزی، معین‌الدین. منتخب‌التواریخ، به تصحیح ژان اوین، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۶.
- وصاف‌الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی. تاریخ وصاف‌الحضرة در احوال سلاطین مغول، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، کتابخانه ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۸.
- وو. پی. زن، رشید. سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق (میان سالهای ۱۲۵۸ و ۱۳۳۵ م)، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.
- هنرفر، لطف‌الله. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، کتابفروشی ثقفی، اصفهان، ۱۳۴۴.
- آل‌داود، سیدعلی. دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج اول، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- آیتی، عبدالمحمد. تحریر تاریخ وصاف، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ابن‌بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.
- ابن‌حوقل، سفرنامه، ایران در صورة الارض، ترجمه و توضیح جعفر شعار، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، علمی و فرهنگی، ج ۵، تهران، ۱۳۷۴.
- اقبال، عباس. تاریخ مغول، ج ۶، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن داود. تاریخ بناکتی، روضة اولی‌الالباب فی‌التواریخ الاکابر و الانساب، به کوشش جعفر شعار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸.
- بیانی، شیرین. دین و دولت در عهد مغول، (جلد اول، از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۷.
- بیانی، شیرین. دین و دولت در عهد مغول، (جلد دوم، حکومت ایلخانی: نبرد میان دو فرهنگ)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۱.
- پیگولوسکایا، ن. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
- جوینی، علاء‌الدین عطاء‌الملک بن بهاء‌الدین محمد. تاریخ جهانگشای جوینی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبد‌الوهاب قزوینی، ج ۲، ارغوان، تهران، ۱۳۷۰.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی. تاریخ حبیب‌السیر، جلد سوم، کتابخانه خیام، تهران، ۱۳۳۳.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی. جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، مصطفی موسوی، جلد دوم، البرز، تهران، ۱۳۷۳.